

## دایره شیطانی

– یادداشتی بر یک مسئله میرم روز –

نوشته: س. آزاد

جون 2006

اینک قریب پنج سال از اشغال کشور توسط امریکا و متحدین امپریالیستش میگذرد؛ همین مدت، به هر معیاری که خواسته باشند، فرصتی خواهد بود بیش از حد کفایت، برای سنجش میزان جدیت و مصداقیت همان شعار محوری متجاوزین اشغالگر مبنی بر تأمین نظم، ثبات و امنیت، که جنگ "ضد تروریستی" خودشان را به بهانه آن به راه انداختند!

البته سنجش و قضاوت نه فقط برای همه آنانیکه، به هر دلیلی، از فهم و شناخت خصلت حقیقی امپریالیسم بمثابه یک سیستم عاجز میباشند؛ نه آنانیکه در درک نیت، سیاستها و اهداف غارتگرانه و توسعه طلبانه امپریالیستها توهّم دارند؛ بلکه حتی برای هر کور سیاسی هم، دیگر باید ثابت شده باشد که بمصداق سخن معروف "دلّه شور است"!

باری، با گذشت پنجسال، هنوز هم مسئله امنیت، کماکان بعنوان یک مسئله میرم روز بقوت خودش باقی، و جدا مطرح بحث میباشد!

امپریالیستهای امریکایی، چنانچه بخاطر داریم، تجاوزشان به افغانستان و اشغال کشور را، با دستاویز "جنگ ضد تروریسم" توجیه نمودند! آنها نه تنها مسئله امنیت امریکا، بلکه دفاع از امنیت به اصطلاح جهانی را، به ضرورت پیشبرد چنین جنگی مرتبط دانسته و براین مبنا و آنهم با یک بهره اندوزی حسابگرانه از تأثیر روانی رویداد های ۱۱ سپتامبر بر اذهان عمومی، بسیاری از مردمان برانگیخته شده و نا آگاه، و قاطبه جهان امپریالیستی با نهاد های بین المللی خادم شان را، در عقب همین شعار بغایت عوامفریب – امنیت –، در یک جبهه وسیع بسیج و متحد نمودند:

در پهلو ارتش اشغالگر امریکا که زمین و فضای کشور را کاملاً در تحت نظارت و کنترل مستقیم داشته، مستقلانه، بلامنازع و مافوق همه عمل مینماید، بقیه قوت های نظامی بیش از ۲۰ کشور، عمدتاً در تشکیلات نظامی ناتو و در نهاد به اصطلاح امنیت بین المللی ISAF سازمان یافته، و همه گویا با تمام و سایل و امکانات و با صرف مبالغ خیالی، از امنیت کشور های شان در هندوکش دفاع می نمایند!!!

بتأسی از همین سیاست و هدف رسماً اعلام یافته، و بموازات کارنامه های نظامی متناسب بدان است که همچنان، جمعی از ارتش های امپریالیستی به زعامت امریکا، در کشور اشغالی عراق گویا از امنیت خودشان و امنیت جهان دفاع می نمایند!!!

با همه اینها، بازهم ملاحظه میشود که مسئله امنیت برای اکثریت مردمان این دو کشور، کماکان بعنوان یک معضل بسیار جدی و حیاتی، بقوت مطرح بحث میباشد، به نحویکه نیرو های امپریالیستی به همسویی دولت های دست نشانده در هر دو کشور، نتوانسته و نمی توانند با همه امکاناتی که در دسترس دارند، در همه موارد چنانچه باید، از خود شان دفاع نمایند، چه رسد به اینکه حد اقل نیاز های امنیتی مردمان دو کشور را تأمین نمایند:

دولتمردان دست نشانده و وطنفروش هردو کشور، حتی در خلوت اقامتگاه های شدیداً تحت مراقبت خود شان هم، از آزادی تحرک و اندیشه و عمل محروم بوده، حیات و ممات شان را بطور اجتناب ناپذیری، مرهون حضور و حراست

دایمی گارد های ویژه امنیتی امریکایی میباشند ، یعنی آنها به مردمی که گویا از آنها می خواهند نمایندگی کنند که خیر، بلکه حتی به نیروهای امنیتی بومی به اصطلاح ملی هم، اعتمادی ندارند!

جنگ، کشتار، سرکوب نظامی، خانه خرابی، آدم ربایی یا شکار مخالفین، شکنجه و در یک کلام، یا امنی و بی ثباتی ، پدیده هایی میباشند روتین که بخشی اساسی از جریان روزمره زندگی در این دو کشور را تشکیل میدهند که متأسفانه در اکثر موارد هم ، از میان توده مردم عادی و بیگناه قربانی میگردد!

آنچه در این میان البته در رابطه با افغانستان تازگی دارد، همانا ظهور عملیات انتحاری مشابه عراق، و رشد و توسعه برق آسای آن در همه مناطق کشور میباشد؛ این پدیده هم، چه از نظر کمی و چه کیفی، معضل امنیتی را بیش از پیش عمیق و پیچیده میسازد.

با این وجود، پرسشی که در اینجا برای هر انسان آزاده خواهان صلح و استقرار نظم، ثبات و امنیت مطرح میباشد، اینست که :

اگر هدف واقعی جنگ " ضد تروریسم " ، سرکوب تروریست های شناخته شده اسلامی میباشد، چطور و چگونه است که تمام جهان پر قدرت امپریالیستی، از غلبه بر یک مشت انگشت شمار تروریست محل نظم و امنیت در این دو کشور، چه بسا چنانچه ادعا می نمایند، محل نظم و امنیت جهانی، عاجز می باشند؟! چگونه است که قدرت های امپریالیستی در دستگیری یا سرکوب تروریست های معروف مثل بن لادن، ملا عمر و یاران شان، و آنها با تمام نفوذ سیاسی و امکانات نظامی، فنی، لوژیستیکی، مالی و اطلاعاتی ایکه دارند، ناتوان هستند؟! آیا راست که هدف اساسی لشکرکشی های امپریالیستی همانا مسئله امنیت جهانی میباشد که با پیشبرد جنگ ضد تروریستی و عملیات پیگرد و سرکوب تروریست ها در هندوکش و در عراق، باید به تحقق برسد؟!

در واقع از همان آغاز روشن و هویدا بود که، برافراشتن شعار " امنیت " و بنابراین، جنگ ضد تروریسم اعلام شده توسط امریکا و متحدینش، پوششی بیش برای پنهان نمودن امیال و اهداف غارتگرانه و توسعه طلبانه امپریالیستی نمی باشد؛ این واقعیت را علاوه بر پیشبرد پروژه پر دامنه و متکامل امپریالیستی در افغانستان و عراق، که پی ریزی سیستماتیک پایه های انقیاد دایمی خلق های آزاده هر دو کشور در تمامی زمینه ها را در چشم انداز خود قرار داده، همچنان شبکه وسیعی از پایگاه های نظامی امریکا در خاور میانه، آسیای مرکزی و جنوبی مبرهن میسازد که پس از رویداد های ۱۱ سپتامبر، ایجاد گردیده اند، چه اصلا به فهم نمیآید که برای ضربت زدن به چند شبکه انگشت شمار تروریستی مثل القاعده، طالبان و مزدوران بعثی هوادار صدام حسین دیکتاتور مستبد عراق، و در نتیجه برچیدن بساط ناپاک حیات تروریسم، علاوه بر اشغال مستقیم دو کشور توسط ارتش های تا بدنان مسلح جهان امپریالیستی، نیازی هم به ایجاد پایگاه های گسترده و بی شمار نظامی در سراسر این منطقه وسیع باشد!!!

در رابطه با افغانستان، کافیس آقای بوش بر متحد نبرد به اصطلاح ضد تروریستی خودش، ژنرال مشرف رئیس دولت پاکستان و سازمان امنیت نظامی آنکشور ISI اندکی فشار وارد نماید تا اگر نه تحویل بن لادن، ملا عمر و دیگر رهبران همین باند های تروریستی اسلامی دست پرورده " سیا " ، بلکه حداقل رد پای شان را تا مخفی ترین لانه ها و پناگاه های تروریستی افشا نمایند! همین واقعیت تردید ناپذیر را، آقای بوش می تواند نه فقط از لابلای ایماآت دیپلوماتیک، بلکه از صراحت اعتراضات گلابه آمیز آشکارا و مستقیم خود دولتمردان دست نشانده کابل شنیده و درک نماید؛

اما روشن است که سردمداران سیاست امریکا، برخلاف تمام شعار های مزورانه و تلقینات عوامفریب، نه ضد تروریسم هستند، و نه بدلائل زیادی هیچگاهی قصد دستگیری رهبران شناخته شده تروریست های اسلامی و غلبه بر باند های شان را دارند:

۱- لازمه مبارزه علیه تروریست ها و سرکوب شان، قبل از همه ضدیت با تروریسم بعنوان یک اندیشه و عمل میباشد که سجل خود دولتمردان امریکا در همین زمینه هم، بسیار خراب است، چه تقریباً همه همین تروریست های یاغی اسلامی و باند های دهشت افکن و خرابکار شان، دست پرورده سازمان " سیا " و از متحدین سیاست های دوران " جنگ سرد " امریکا میباشند؛ امپریالیست های امریکایی، هرچند شعار مبارزه ضد تروریستی شان گوش فلک را کر نموده است، ولی در عمل با تروریسم و تروریست ها، برخوردی دوگانه و پراگماتیستی داشته، و چه بسا که خود شان سیاست تروریسم دولتی را پیشه نموده، مصرانه و با پشتکار بدان عمل می نمایند!

۲- اگر آنها بخشی از تروریست های یاغی القاعده و طالب را مورد پیگرد قرار میدهند، ولی در عین زمان نه تنها با تروریست های ائتلاف شمال در تمامی زمینه ها همسویی و همکاری می نمایند، بلکه پیوسته کوشیده و میکوشند تا بخش دیگری از رهبران طالب را با سیاست تطمیع، مذاکره و مماشات، بازهم در کنار مزدوران زرخید دیگر خویش، در دولت دست نشانده شان در کابل و نهاد های مربوطه اش سهیم سازند! یکی از نتایج همین سیاست، عبارت از تشدید معضل امنیتی در مقیاس جامعه و تحریک احساسات اقشار وسیع مردم میباشد؛ این مسئله بازهم بقوای امپریالیستی و مزدوران بومی بر سراقدار شان بهانه میدهد، تا بر ضرورت تداوم حضور دایمی نظامی در کشور و در منطقه پیوسته و بتکرار اصرار نمایند.

۳- دستگیری یا کشتن رهبران باند های تروریستی مثل بن لادن و ملا عمر، اصلاً به سود برنامه ها و اهداف منطقه بی امریکا و متحدینش نمی باشد؛ انجام موفقانه این کار، ضرورت حضور نظامی امپریالیست ها در کشور و در منطقه را به زیر سوال برده و نقشه های آنها را ناتمام میگذارد. از اینجاست که بن لادن، ملا عمر و دیگر تروریست های یاغی همسنگر شان، می بایست تا آنوقتی که ایجاب نماید، زنده و در امن و امان بمانند، تا اشباح شان همواره و در همه جا بعنوان یک "علت" ، حضور نظامی امپریالیست ها و ضرورت جنگ " ضد تروریستی " شان را توجیه نماید؛ و کرسی هایی وجود داشته باشند که به همین بهانه، بمثل شاه شجاع انگلیسی و شاه شجاع روسی، همواره با دهل و سرناک، ضرورت حضور نظامی امپریالیست های امریکایی و متحدین شان در کشور را مصرانه جار زده و برایش گریبان بدرند!

۴- داغ نگهداشتن مسئله امنیت و براین مینا، خطر تروریسم، نه تنها چماقی را برای سرکوب نهضت ها و جنبش های آزادیخواهانه ضد امپریالیستی در هر گوشه جهان فراهم میسازد، بلکه همچنان بهانه پی میگرد بدست امپریالیست ها در جهت تضییق فضای تنفس و زمینه های تحرک و فعالیت بسیاری از گرایشات ضد امپریالیستی در خود متروپل؛ گزینش سیاست ها و اقدامات عملی پس از ۱۱ سپتامبر، یعنی اعمال نظارت، کنترل و پیگرد پولیسی که آزادی های دموکراتیک مردم را محدود و به زیر سوال کشیده است، با همین خطر امنیتی و تهدید تروریست ها، توجیه میگردند! ...

از همه اینها چنین نتیجه میشود که منشاء اصلی ناامنی و بی ثباتی و تداوم آن، در واقع خود حضور نظامی اشغالگران و پیشبرد برنامه های جنایتکارانه امپریالیستی شان میباشد که تأمین، حمایت و پاسداری از منافع خود و مزدوران بومی شان را در محراق توجه دارد؛ این برنامه چنانچه ملاحظه میشود، بوسایل و شیوه های گوناگونی از جمله با همین سیاست تروریسم دولتی اعمال و پیگیری میگردد.

با چشمداشت اعمال همین سیاست تروریستی توسط امپریالیست ها، چه در عملیات سرکوب نظامی از زمین و فضا، چه در سیاست پیگرد و شکار مخالفین و آدم ربایی، و چه در اقدامات وحشیانه شکنجه و کشتار در نمونه های بسیار زنده و گویا در زندان های ابوغریب، بگرام، قلعه جنگی، گوانتانامو و ... میباشد که میتوان، مضمون حقیقی دکترین امنیت امپریالیستی، اهداف و ابزار تحقق آنرا فهمیده و در نتیجه، سوگند آقای بوش مبنی بر تطبیق عدالت امریکایی را هم درک نمود!

چه کسی میتواند بطور مثال در مقایسه همان " امنیت " هرچند مجازی در تحت حاکمیت دیکتاتور مستبد و خون آشام عراق، با " امنیت " در شرایط تحت نظارت مستقیم ارتش های اشغالگر امپریالیستی به زعامت امریکا، دچار کوچکترین توهمی شود؟ مردم مظلوم عراق تا چه وقت و به چه تعدادی باید قربانی بدهند، تا بلاخره مفهوم " امنیت امپریالیستی " امریکایی ها و متحدین شان در عمل کاملاً به تحقق برسد؟!

چه کسی میتواند مدعی گردد که کشور اسیر و بلاکشیده افغانستان، در پنجمین سال اشغال و در تحت نظارت مستقیم بیش از ۲۰ کشور با ارتش های تا بدنان مسلح امپریالیستی سازمانیافته در ناتو و در قوای امنیت بین المللی ISAF ، اینک به سرزمین امن مبدل گردیده است؟ مردم ستمدیده افغانستان تا چه وقت و به چه تعداد دیگری باید قربانی بدهند، تا مگر عطش انتقام جویی اشغالگران امریکایی و متحدین شان، هرچند به بهانه پیگرد و سرکوب تروریست های القاعده و طالبان، فروکش نموده و امنیت موعود شان بلاخره متحقق گردد؟!

باری، مضمون واقعی دکترین " امنیت امپریالیستی " برای یک ملت ستمکش، عبارت از پذیرش بی چون و چرای اراده ملت ستمگر، و در نتیجه تن دادن به شرایط تسلیم، انقیاد و سیادت امپریالیست ها میباشد؛ هرگونه تمرد ، سرکشی و مقاومت ، بلادرنگ با منطق زورگویی و اعمال سیاست سرکوب، ترور، شکنجه و کشتار پاسخ می یابد. پس فشار، اختناق، ارباب، بی نظمی، بی ثباتی، ناامنی ... همه پدیده هایی هستند که در شرایط اشغال و سیطره امپریالیستی، طبیعتاً با " سیاست امنیت " آن، همواره تولید و بازتولید میگردد؛

در این مفهوم ، دکترین " امنیت امپریالیستی " که همه ارزش های متعالی انسانی را بی دغدغه در پای منافع خودش قربانی می نماید، تصویر روشنی از یک دایره شیطانی امنیت Teufelskreis میباشد که کافه امور امنیتی در مدار آن، با خشونت آغاز، و فرجامش هم در امتداد زنجیره بهم پیوسته یی از حوادث خونین و ناهنجار، همانا خشونت است. به سیاق دیگر، این سیاست متفرعانه امنیتی، مکانیسمی است که بذات خودش، دهشت، ناامنی و بی ثباتی اجتماعی را پیگیرانه، در سیر حرکت منظم و مداوم مداری تولید و بازتولید می نماید که، مبدلاً و انجام آن یکی بوده و یا به تعبیری، همواره با هم تلاقی می نمایند. یعنی تجاوز، فشار، ارباب، زورگویی و سرکوب بمتابجه حربه و ابزار اساسی اعمال " امنیت امپریالیستی " بناگزیرو آنها در یک واکنشی قانونمند، به تضاد خودش میدان میدهد که به اشکال و شیوه های گوناگونی - از مقاومت برحق و عادلانه مردمی تا ظهور گرایشات بغایت جنایتکارانه تروریستی - تبارز می نماید، چون خشونت طبیعتاً و بلا تردید، فقط خشونت می آفریند؛ هرچند که این اخیر- عکس العمل تروریستی - بنوبه خودش، به امر مقاومت آزادیخواهانه ملی در مظان عمومی شدیداً آسیب رسانیده و نهایتاً به نفع امپریالیسم و برنامه های توسعه طلبانه اش تمام میگردد. همین تجربه عملی سه دهه اخیر زندگی در جامعه، از شرایط اشغال شوروی سابق تا وضعیت کنونی در تحت سلطه اشغالگران امریکایی و متحدین شان، و به همین سان، تجربه زنده کارنامه های خشونتبار اشغالگران در عراق، که همه اغواگرانه با شعار " امنیت " و بنام آن، جریان یافته و می یابند، به تنهایی و بوضاحت انکارناپذیری، براین جبر طبیعی اجتماعی بمتابجه یک قانون عام و جهانشمول صحه میگذارد. تازه ترین مدرک اثبات این مدعا بطور مثال، همین رویداد دو روز قبل یعنی **دوشنبه هشتم جوزا مطابق 29 ماه می** در کابل میباشد.

جرقه یی را که اشغالگران امریکایی بتأسی از همان روش متعارف مبنی بر تحقیر، توهین و بی اعتنائی همیشگی ناشی از تفرعن و تکبر امپریالیستی برافروختند، بفوریت به حریق مبدل گردید که شعله های سرکش آن، هر چیزی در سر راه و در محیط ماحول خودش را به نیستی تهدید کرد؛ هیبت توفانزای خشم برانگیخته شده و خودجوش توده ای، که بسان دهانه انفجاری آتشفشان شراره میکشید، سخت رعشه بر اندام بیقواره اشغالگران و نوکران وطنی شان پدید آورد!

یک حادثه منفرد ترافیکی که بگفته خود اشغالگران امریکایی، گویا ناشی از خلل فنی هم باید بوده باشد (!) طی لحظاتی چند، هزاران انسان برآشفته را در یک واکنش رعد آسا، به صحنه تظاهر خیابانی می کشاند که نتیجه خشونتبار و اسف انگیز آنرا هم همه جهانیان بطور زنده مشاهده نمودند:

سنگ پرانی های تظاهر کنندگان خشمگین و بیدفاع که بر روال همیشگی، با تیراندازی ها و شلیک گلوله های نظامیان امریکایی و نیروهای پولیس دولت دست نشانده کابل، بیرحمانه پاسخ یافت، حداقل 20 کشته، 160 زخمی، آتش سوزی تعداد زیاد عراده جات، تخریب بسیاری از دفاتر موسسات خارجی و ساختمان های دولتی و دیگر خسارات مادی از این قبیل را بار آورد! اینها همه نتایج آماری پی میباشند که خود اشغالگران و دولت کابل، دو روز بعد از این رویداد، رسماً بدان اعتراف نموده اند.

فریاد های خشم آگین " امریکائیان از کشور ما خارج شوید! " ، " مرگ بر امریکا! " ، " مرگ بر کرزی! " ... از جمله آن شعارهایی بودند که از حنجره توده های مظاهره کننده - همه جوانان به هیجان آمده - شنیده می شد. هرچند این شورش خودجوش و حق طلبانه توده های خشمگین و بیدفاع کابل را بگونه موارد قبلی، با یک بی رحمی و قساوت بربرمنشانه امپریالیستی و ارتجاعی سرکوب نمودند، ولی خوشباورانه و پیش از وقت خواهد بود، چنانچه فکر نمایند که با این شیوه برخورد، توانسته و یا میتوانند خشم، نفرت و انزجار عمیق مردم از سیاست ها و کارنامه های ضد بشری اشغالگران امریکایی و مزدوران وطنی شان را برای همیشه خاموش نمایند! نه شورش هشت جوزای کابل، و نه هم نحوه عمل امریکایی ها و دولت تحت الحمایه شان، اولین و آخرین رویداد خشونتبار و جگراش بوده و خواهند بود؛

**این رویداد برای خودش، تنها نمونه پی از یک کنش و واکنش در سیر حرکت حوادثی قهرآمیز در مدار یک دایره شیطانی میباشد که ، چنانچه می بینیم، مضمون، هدف و مکانیسم کارکرد " امنیت امپریالیستی " را بخوبی متجسم میسازد!**

آقای کرزی که حتی در خلوت و انزوای حاکم در عقب همان حصار های ارگ، مستقیماً توسط گارد ویژه امریکایی محافظت میگردد، در فوری ترین واکنش تلویزیونی، بازهم مثل همیشه، شورش توده های برانگیخته شده تظاهر کننده در قبال عملکرد تحقیرآمیز و جنایتکارانه اربابان امریکایی اش را، که شعارخروج اشغالگران از کشور را فریاد می کشیدند، کار دشمنان مردم افغانستان دانسته ، و بدینسان به جمعیت چند هزار نفری تظاهر کننده فحش داده و ناسزا گفت!

البته دشنام ها و عکس العمل های آقای کرزی چیز تازه و شگفت انگیزی نمی باشند؛ اشغالگران شوروی سابق و مزدوران وطنفروش خلقی و پرچمی شان هم در گذشته، هر حرکت اعتراضی و هر عمل رزمی آزادیخواهانه توده های مردم را، به دشمنان نسبت داده و مخالفین خود شان را، اشرار و ضد انقلاب می نامیدند! کرزی باید جرأت بخرج داده و یکبار، البته بدون گارد محافظ امریکایی خودش، بمیان مردم برود، تا نه تنها درد دل ، خواسته ها و نظریات آنها را شنیده و " درک " نماید، بلکه همچنان برایش ثابت هم شود که بلاخره مردم و دشمنان مردم کیانند؟

باری، شورش خونین دوشنبه 29 ماه می توده های جان برلب رسیده در کابل، بنوبه خودش براین افسانه همیشگی اشغالگران امپریالیست و مرتجعین گماشته شده شان در دولت کابل، بقوت خط بطلان کشید، که هر حرکت اعتراضی مردمی در قبال اشغال کشور را ، به دشمنان مردم افغانستان، یعنی به باند های تروریستی القاعده و طالبان نسبت داده و میدهند!!! زیرا گذشته از همه، هیچ عقل سلیمی نمی تواند بپذیرد که در قلب حاکمیت ارتجاع دست نشانده با تمرکز تمامی ارگان های سرکوبگرش، و در زیر ریش یک ائتلاف امپریالیستی تا بدندان مسلح و مجهز متمثل در ناتو و قوای به اصطلاح امنیت بین المللی ISAF که زمین و فضای شهر را در تحت نظارت و کنترل مستقیم دارند، تروریست های جنایتکار عربی القاعده و طالبان، بتوانند در یک چشم بهم زدن، در هیئت یک جمعیت چند هزار نفری تبارز نموده ، و یاهم هزاران انسان بخشم آمده را ، در یک واکنش اعتراضی از فاصله صدها کیلومتر دور، بسیج کرده و بدینسان حادثه آفرینی نمایند!

رویداد هشت جوزا یا 29 ماه می کابل، شورش خودجوش توده های خشمگین و بیدفاع مردم را به نمایش میگذاشت، که با اغتنام از یک فرصت ایجاد شده و به بهانه آن، برای بیان نفرت و انزجار از دولت دست نشانده و

کارنامه های حامیان اشغالگرش، و برای رفع عقده های متراکم حاصل از رنج و محنت بی پایان و دیگر مکنونات قلبی شان، که در همان شعار های متذکره بالایی تجلی می یافت، با دستان خالی به خیابان ها سرزیر شدند؛ البته عدم تشکل، پراگندگی و خصوصیت خودبخودی حرکت اعتراضی مردم بمثابه یک نقطه ضعف جدی و آسیب پذیر، موجب میگردد تا برخی ها، همین شورش خودجوش هشت جوزای کابل را هم، تبلوری از کارکرد تضاد های جناحی درون حاکمیت مرتجعین بر سر اقتدار ارزیابی نمایند، که برای تأمین امتیازات جناحی و حزبی خودشان، گهگاهی هم درحین ضرورت، از توده های احساساتی و ناآگاه مردم، بمثابه گوشت دم توپ خودشان استفاده می نمایند!

این طرز نگرش و قضاوت هم، بگونه همان سیاست تبلیغی مزورانه امپریالیست ها و مزدوران زرخرید شان که، چنانچه میدانیم، همواره برهر حرکت اعتراضی مردم، برچسب تروریستی زده و آنرا به باند های جنایتکار القاعده و طالبان نسبت میدهند، در واقع میکوشد تا به شیوه خودش، ذهنیتی را القا نماید که گویا، توده های مردم با حضور ارتش های امپریالیستی، با اشغال کشور شان و بلاخره با خادمان بر سراققتار شان، هیچگونه مخالفتی نداشته، بلکه حرکات اعتراضی آزادیخواهانه شان که در آن، با خون و نثار جان های عزیز شان مایه میگذارند، تنها و تنها برمحور کارکرد تضاد های درون جناحی مرتجعین حاکم، و در راستای تأمین امتیازات این جناح و آن جناح یا جریان سیاسی، بوقوع می پیوندند!

البته شکی نمی توان داشت که جناح ها و جریاناتی فرصت طلب بخواهند، اینجا و آنجا با پیشه نمودن یک سیاست مغرضانه و تحریک آمیز ضد مردمی، به تنش های سیاسی، اجتماعی، قومی، مذهبی، زبانی ... دامن زده تا بدینوسیله از آب گل آلود، ماهی بگیرند؛ این امکان همواره در هر حرکت خودجوش وجود داشته و در واقع، چنانچه گفته شد، یکی از خصوصیات اساسی و نکات ضعف چنین جنبش هایی میباشد که این فرصت را میسر میسازد تا دسته بندی های مرتجع از هر قماش که باشند، با حيله و تزویر ضد مردمی، بر این موج سوار شده و از آن در راستای امیال و مقاصد آزمندانه خودشان استفاده نموده و آنرا بدینوسیله به انحراف بکشانند. بنابراین لازمه پیشگیری از این خطر که زیان های فرساینده و ضربات مهلک آنرا نمیشود بعضا به هیچ معیاری جبره نمود، گزینش یک سیاست آگاهانه ای میباشد که مرزبندی دقیق میان **دوست و دشمن** را همواره و در تحت هر شرایطی، در محراق توجه خودش داشته باشد. اتخاذ چنین موضع روشن و قاطع، به شناخت از هویت حقیقی تمامی نیروهای دخیل در اوضاع سیاسی اجتماعی سه دهه اخیر جامعه، و جمع بندی از روند رویدادهای خونبار آن تا مرحله کنونی، بستگی می یابد، تا در پرتو درس های عبرت آمیز آن، آگاهانه بتوان یک سیاست آزادیخواهانه مردمی با دورنمای کاملا روشن را پی ریزی و مطابق آن عمل نمود.

دولت دست نشانده کابل بازهم بر همان روال همیشگی، به کمیسیون بازی روی آورده تا در پیرامون عوامل وقوع حادثه هشت جوزا، که به شورش فراگیر توده ای منجر گشت، به اصطلاح تحقیق نماید!!! این مرتجعین گویا هنوزهم نفهمیده، و هیچ وقتی هم نمی خواهند و نمیتوانند قبول نمایند که چرا مردم دست به اعتراض و شورش می زنند؟!

آنها فکر نمی نمایند که مردم، نه اینکه دیگر به کمیسیون بازی ها و از این قبیل نمایشات مسخره شان، تره هم پوست نمی کنند، بلکه خود همین مرتجعین و حامیان اشغالگر شان را عامل و مسبب تمامی حوادث بلا انقطاع دانسته، و در هر فرصتی به شیوه لازم، خشم خودشان را بیان خواهند نمود.

اشغالگران امریکایی هم، برای آب پاشیدن بر آتش خشم و انزجار توده های بپاخاسته تظاهر کننده، فوراً اعلام آمادگی نموده اند، تا خسارات و تلفات وارده بر مردم را جبران نمایند!!!

آنها فکر می نمایند که بگونه رهبران مجاهدین سازمانیافته در ائتلاف شمال و بقیه مزدبگیران شان در دولت کابل، گویا می توانند خونمایه جان قربانیان سیاست های خشونتبار تروریستی خودشان را، به دالر پرداخته و بدینسان، خشم و نفرت جانگداز، بلکه هر چیز عزیز مردم را خریداری نمایند!!!

خیر؛ این منطق و نگرش امپریالیستی میباشد! اما اشغالگران امریکایی و متحدین امپریالیست شان باید بدانند که، برای برون رفت از این باتلاقی که ایشان در هردو کشور افغانستان و عراق بدست خودشان آفریده اند، و برای رهایی از این **دایره شیطانی امنیت Teufelskreis** که خود ترسیم نموده اند، بگواهی تاریخ، فقط و فقط یک راه وجود دارد و بس و آن عبارت از **احترام و تمکین به امر استقلال و آزادی این دو ملت ستمدیده است، که نخستین گام در این راستا، پایان بخشیدن به شرایط اشغال و دوری گزیدن از هر نوع تجاوز و مداخله در سرنوشت خلق های ستمدیده هر دو کشور، و تحمیل مزدوران زرخرد بر گرده توده های مردم با نصب شان بر اریکه قدرت سیاسی میباشد.**

در واقع همین ضرورت انصراف ناپذیر است که در شرایط کنونی، یکی از پیش شرط های لازم برای اعاده امنیت، نظم و ثبات سیاسی اجتماعی و استقرار دموکراسی واقعی در جامعه میباشد؛

در تحت چنین شرایطی میباشد که توده های ستمدیده و زحمتکش مردم، امکان خواهند یافت تا سرنوشت خویش را بدست خودشان گرفته و در اعمار جامعه جنگ زده و ویران خویش، دست بکار شوند؛ بذل مساعی و جانثاری نمایند.

با دستیابی به همین کلید حل مسایل است، که کافه امور امنیتی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و... جامعه هم، در چنان مسیری سالم و طبیعی بجریان خواهد افتاد که در آن، بدون شک دیگر هیچ دلیلی برای بروز خشونت و ناامنی، و هیچ زمینه پی هم برای پیدایش و نشو و نما هر نوع تروریسم دولتی و غیر دولتی، وجود نداشته باشد؛

آری، با چنین پیش شرط ها و سیاست های عملی میباشد، که میشود نطفه القاعده و طالب و هر باند و سیاست تروریستی دیگری را از ریشه برانداخته، تا مگر امپریالیست ها هم، دیگر برای دفاع خودشان در هندوکش، بهانه و "ضرورتی" نداشته باشند!